

نکاح معاطاتی

سید ابوالحسن حسینی ادیانی^۱

چکیده

ایجاب و قبول از ارکان مهم عقود و معاملات اسلامی است، البته گاهی ایجاب و قبول لفظی است و گاهی فعلی، که از آن به معاطات نیز تعبیر می‌شود. در بسیاری از عقود و معاملات اسلامی، قبیهان عقیده دارند چنانکه آن معامله با عقد لفظی تحقق یابد. بنا معاطات نیز محقق می‌شود. در تقسیم بندی موضوعات فقهی، نکاح در بخش عقود جای گرفته که نیازمند ایجاب و قبول است. اکنون سخن در این است که وقتی نکاح با عقد لفظی تحقق می‌یابد، آیا با معاطات نیز محقق می‌شود؟ و به عبارت دیگر آیا معاطات می‌تواند جایگزین عقد لفظی در نکاح شود؟ مقاله حاضر در بررسی دلایلها و مسائلهای فقهی این مسأله است، نخست به طرح دیدگاه قبیهان برجسته شیعه و اهل سنت در اعتبار عقد لفظی در نکاح و بطلان معاطات در آن پرداخته است و سپس شواهد و مستندات آن که در صحت نکاح معاطاتی گفته شده و یا ممکن است گفته شود را مورد نقد و بررسی قرار داده است.

کلید واژه‌ها معاطات، بیع معاطاتی، نکاح معاطاتی، عقد لفظی، عقد فعلی، ازدواج عرفی، احکام تأسیسی، احکام امضایی.

طرح مسأله

فقه، علم به احکام و دستورالعمل‌های دینی است که فقیه اسلام شناس با رعایت ضوابط و قواعدی، آنها را از دلیلهای اجتهادی یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع، و در صورت عدم دسترسی به آنها از دلیلهای فقهاتی یعنی اصول عملیه، استنباط می‌کند. البته

۱. مربی گروه آموزشی فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه الزهرا

استفاده و برداشت فقیهان از متون کتاب و سنت، ممکن است در طول زمان فرق کند و آیندگان به جهت گسترش علم و دانش و برخورداری از دانش گذشتگان، استفاده‌های نو، بدیع و کامل‌تری از متون دینی نسبت به گذشتگان داشته باشند. مورد فوق می‌تواند یکی از مصادیق سخن رسول خدا باشد، که فرمود: «چه بسیارند کسانی که با خود فقه و علوم دینی را حمل می‌کنند ولی خود فقیه نیستند. و چه بسیارند کسانی که فقه و دانش را به کسانی که داناتر و آگاهتر از آنانند انتقال دهند» (حرّانی، ۴۱).

لازم است به این نکته توجه کنیم که این برداشتهای نو و بدیع از متون دینی یا استنباط احکام موضوعات مستحدثه، باید در چهارچوب منابع اجتهاد باشد و استنباط فقیه در احکام موضوعات جدید، برگرفته از عمومات و اطلاعات دلیلهای و متکی به دلیلهای اجتهادی و فقهی باشد تا فتوای فقیه مستند باشد، زیرا اگر اظهار نظر فقیه و برداشتهای بدیع و نوآوریهایش خارج از چهارچوبهای مسلم فقه باشد، سر از اعتقاد بی علم و قیاس باطل درخواهد آورد.

یکی از نظریه‌هایی که به تازگی در نوشتار و گفتار پاره‌ای از نواندیشان در مسائل فقهی آمده است، صحت و جواز نکاح معاطاتی است. مقاله حاضر، پژوهشی در این مسأله و بررسی دلیلهای مخالفان و موافقان آن است. چیزی که نقد و بررسی مسأله را ضرورت می‌بخشد، سوء استفاده‌هایی است که ممکن است توسط عده‌ای از طرفداران مفاسد اخلاقی، از نظریه ازدواج معاطاتی صورت گیرد.

معاطات در فقه

پیش از نقل گفتار و دلیلهای فقیهان در حکم مسأله، لازم است به معنای معاطات و نکاح معاطاتی پرداخته شود.

عنوان معاطات در آیه یا روایت و یا اجماع فقیهان نیامده است، بلکه این عنوان را جمعی از فقیهان به معامله خاص رایج بین مردم که فاقد صیغه لفظی است داده‌اند (توحیدی، ۸۶/۲). آنان این عنوان را از لغت گرفته‌اند، پس برای یافتن معنای آن باید به لغت مراجعه کرد. معاطات مصدر باب مفاعله از عاطی یُعاطی است. المعاطاة: المُنَاوِلَة، به معنای عطا کردن و بخشیدن است (جوهری، ذیل ماده). ولکن استعملها الفقهاء فی

مُنَاوَلَةٌ خَاصَّةٌ (فیومی، ۴۱۷) وَ بَيْعُ الْمَعَاطَةِ: هُوَ إِعْطَاءُ كُلِّ مِنَ الْمُتَبَايِعِينَ مَا يُرِيدُهُ مِنَ الْمَالِ عَوَضًا عَمَّا يَأْخُذُهُ مِنَ الْآخِرِ مِنْ غَيْرِ عَقْدٍ (طریحی، ۲/۴۰۲). هر یک از فروشنده و مشتری، عوض آنچه از دیگری اخذ می‌کند به وی اعطا نماید بدون عقد لفظی.

شهید ثانی در معنای معاطات بیعی می‌گوید (۳/۲۲۲): هر کدام از متبایعین مالی را که قصد مبادله آن را دارند به دیگری بدهد بدون اجرای صیغه لفظی. شیخ انصاری (ص ۸۱) نیز چنین تعریف می‌کند: هر کدام از دو نفر عوض آنچه از دیگری اخذ می‌کند به وی عطا نماید.

بنابراین معاطات به معامله خاص رایج میان مردم که فاقد صیغه لفظی است گفته می‌شود.

به نظر می‌رسد مباحث معاطات به صورت مستقل، نخستین بار در معامله بیع مطرح شده و مباحث دقیق و پیچیده‌ای پیرامون آن به بحث گذارده شده است. مثلاً آیا معاطات در معاملات محقق عقود است یا فقط سبب اباحت تصرف است؟ در صورتی که محقق عقود باشد آیا در بیع مفید ملک جایز است یا ملک لازم؟ آیا خیار در آن جاری است؟ آیا معاطات در سایر عقود و ایقاعات همانند رهن، قرض، مضاربه، ودیعه، عاریه، اجاره، مزارعه، مساقات، حواله، جعاله، هبه، کفاله، وقف، صلح و ضمان از عقود لازمه و جایزه نیز جاری است یا خیر؟ البته در عدم جریانش در بعضی از ایقاعات چون طلاق اتفاق نظر است. گرچه در کلام شهیدین و فقیهان قبل از شیخ انصاری، به معاطات کم و بیش اشاراتی رفته است، ولی ظاهراً شیخ انصاری نخستین فقیهی است که مسأله را به طور مبسوط و مستدل مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.

نکاح معاطاتی

مقصود از نکاح معاطاتی یعنی زن و مرد مقصود نفسانی خود یعنی علقه زوجیت را با فعل ابراز کنند، زیرا اراده و رضایت باطنی به علقه زوجیت، زوجیت نمی‌آورد، بلکه باید این اراده به وسیله مبرزی ابراز شود و مبرز اراده یا لفظ است یا فعل. اکنون با فرض جریان معاطات در معاملات - فی الجمله - سخن در این است که آیا معاطات در ازدواج نیز جاری است یا خیر؟ یعنی آیا زن و مرد می‌توانند بدون اثنا ایجاب و قبول لفظی،

علقهٔ زوجیت را به وسیلهٔ فعل مثل ایماء، اشاره یا تمکین زوجه ایجاد کنند؟ چنانچه با دادن پول و گرفتن کالا، بیع و شرا (خرید و فروش) انجام می‌گیرد، بدون اینکه نیاز باشد که فروشنده و خریدار بگویند: بَعْتُ وَ اشْتَرَيْتُ: فروختم و خریدم. آیا در ازدواج نیز با معاطات و داد و ستد، علقهٔ زوجیت ایجاد می‌شود؟

از بررسی اندیشه‌های فقیهان شیعه در طول تاریخ، چنین استفاده می‌شود که نظرشان بر عدم جریان معاطات در نکاح بوده است و هیچیک از فقیهان نامدار شیعه، به جریان یافتن آن در ازدواج باور ندارد. البته صاحب جواهر بسنده کردن به رضایتمندی دو طرف در نکاح را به فیض کاشانی و بعضی از ظاهریه نسبت می‌دهد (نجفی، ۱۵۳/۳۰). همچنین به تازگی برخی از نواندیشان در مسائل فقهی جریان معاطات در نکاح را تأیید می‌کنند.

در تحلیل و بررسی این مسأله، نخست به نظریهٔ مخالفان نکاح معاطاتی می‌پردازیم و بخشی از سخنان آنان را همراه با دلیل متعرض می‌شویم و سپس دلیلهای جریان یافتن معاطات در نکاح را در بوته تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم، تا روشن شود که نکاح معاطاتی مستند به کدام حجت شرعی و متکی بر کدام دلیل اجتهادی و فقهی است؟

نظر مشهور در مبرر اراده و اعتبار زوجیت

از آنجا که نکاح از عقود است، قصد و اراده در آن مانند سایر قراردادها مهمترین رکن به شمار می‌آید، از دواجی که بدون اراده (قصد) واقع شده باشد، باطل و از درجه اعتبار ساقط است. بنابراین، نکاح در حال مستی یا نکاح با شوخی و نکاح مجنون که به وسیله خود او بسته شده باشد، به علت فقدان انشایی ارزش است. همچنین است اگر کسی را به خواب مغناطیسی برده و در حالی که فاقد اراده است او را به ایجاب یا قبول نکاح وادارند (طباطبایی یزدی، ۶۴۹؛ نجفی، ۱۴۳/۳۹؛ امام خمینی، ۲/۲۴۹؛ شهید اول، ۲۲۶/۳).

همچنین در مواردی که اراده و قصد در نکاح، معلول و معیوب باشد، به جهت اینکه کسی را با تهدید به ضررهای مادی و معنوی به عقد نکاح وادارند، حالا چه اینکه کاملاً اراده را از انسان سلب کند یا بدین حد نرسد یا اشتباه در هویت جسمی یا در اوصاف طرف دیگر یا در مهر پیش آید، هر یک از این عوامل بر حسب اهمیت و اندازهٔ تأثیر آنها

در اراده، دارای احکام متفاوتی است که گاهی موجب بطلان عقد و گاهی نیز حق فسخ را به طرف اجبار شده یا اشتباه کننده می دهد.

وجود اراده در نکاح و عقود دیگر، به تنهایی برای تحقق عقود کافی نیست، بلکه اراده باید اظهار شود. از نظر مشهور فقهای شیعه، اراده نکاح باید با الفاظی که صریح در بیان مقصود است اظهار شود، چون نکاح قرارداری است مهم و تعهدات سنگینی برای طرفین ایجاد می کند که طرفین باید صریحاً اراده خود را بر تشکیل خانواده قانونی، با به کار بردن الفاظ صریح اعلام کنند تا آثار نکاح بر آن بار شود. از این جهت در باب نکاح، برخلاف سایر قراردادهای، در نحوه بیان اراده، سختگیری بیشتری شده است و شارع می خواهد از آغاز، هیچگونه شک و شبهه و ابهامی در قصد نکاح وجود نداشته باشد که از این به احتیاط شارع در فروج یاد می شود. و از آنجا که «لفظ»، در بیان مقصود، اصل است و از نظر دلالت بر مقاصد و اغراض، قویتر است، به نظر مشهور، شارع مقدس مبرز اراده نکاح را لفظ قرار داده است. اما فعل، مجمل و مبهم است و احتمالات گوناگون در آن می رود. حتی در صورتی که طرف عقد، لال باشد، به گفته گروهی از فقها نمی تواند با نوشته، اراده خود را بر نکاح اعلام کند مگر آنکه اشاره و قرینه ای با آن همراه باشد. همچنین شرایطی چون ماضویت و تقدم ایجاب بر قبول، توالی ایجاب و قبول، و (به نظر بعضی) عربیت را برای الفاظ، مبرز نکاح لازم دانسته اند که به علت خروج از بحث نیازی به بررسی آنها نیست.

از آنجا که وقوع نکاح از نظر فقه شیعه منوط به هیچ گونه تشریفاتی نیست، بنابراین ممکن است نکاح بدون تنظیم سند رسمی واقع شود. برای اینکه اثبات نکاح در صورت بروز اختلاف به آسانی امکان پذیر باشد، ثبت نکاح از نظر قانونی در دفاتر ازدواج لازم شمرده شده است. در قانون مجازات اسلامی برای عدم ثبت ازدواج دائم حبس تعزیری مقرر شده است. و در ماده ۶۴۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ ش، چنین آمده است: «به منظور حفظ کیان خانواده، ثبت واقعه ازدواج دائم، طلاق و رجوع، طبق مقررات الزامی است. چنانچه مردی بدون ثبت در دفاتر رسمی مبادرت به ازدواج دائم، طلاق و رجوع نماید به مجازات حبس تعزیری تا یک سال محکوم می گردد (متصور، ۱۷۸). پس ثبت در دفتر و امضای آن توسط زوجین انشا نکاح نیست تا عدم ثبت موجب

بطلان نکاح شود، بلکه برای جلوگیری از یک سری تبعات و مفسدی است که در قانون به آن اشاره شده است.

آراء مشهور در میرز اعتبار زوجیت و مبانی آن

نخست به نقل سخنان بعضی از فقهای می پردازیم که انعقاد نکاح را تنها با عقد لفظی دانسته و اصلاً متعرض ازدواج معاطاتی نشده اند، گویا در نزد آنها بطلان نکاح معاطاتی امری قطعی و مسلم بوده است:

سید مرتضی علم الهدی (د. ۴۳۶ق) می گوید: «نکاح دائم به یکی از دو لفظ: نکاح یا تزویج منعقد می شود، اما ازدواج موقت با الفاظ نکاح و تزویج و یا تمتع منعقد می شود، وی سپس می گوید: دلیل ما در این مسأله اجماع است» (مروارید، سلسله الینایع الفقہیة، کتاب النکاح، ۷۴/۸).

همچنین ابوالصلاح حلبی (د. ۴۴۷ق) می گوید: «اگر خود زن ایجاب را بخواند باید بگوید: قَدْ زَوَّجْتُكَ أَوْ أَنْكَحْتُكَ نَفْسِي عَلَى صِدَاقٍ... نه سایر الفاظی که از اباحه و حلیت و هبه و اجاره، مشتق می گردد» (همان، ۸۶/۱۸).

شیخ طوسی (د. ۴۶۰ق) می گوید: «نکاح جز به لفظ نکاح یا تزویج واقع نمی شود چه اینکه ایجاب و قبول هر دو از یک لفظ باشد مثل اینکه بگوید «انکحتک» و دیگری بگوید «قبلت النکاح». یا بگوید «زوجتک» و دیگری بگوید «قبلت التزویج»، یا اینکه ایجاب و قبول با دو لفظ باشد مثل اینکه بگوید «انکحتک» و دیگری بگوید «قبلت التزویج» یا عکس این. و در ادامه دارد که نکاح به الفاظ دیگر چون بیع، تملیک، هبه، صدقه و اجاره... واقع نمی شود. و در مورد لال کافی است که با اشاره و ایما قبول گوید».

ابن زهره (د. ۵۸۵ق) در این مورد می گوید: «از شرایط نکاح در فقه امامیه آن است که نکاح باید با الفاظ نکاح یا تزویج یا استمتاع (در نکاح موقت) باشد، البته در صورت قدرت بر تکلم و با لفظ اباحه صحیح نیست. همچنین نکاح با الفاظ تحلیل، تملیک، بیع، اجاره، هبه، عاریه، صحیح نیست، به دلیل اجماع طائفه و آنچه را که در نکاح دائم معتبر دانستیم، اجماعی است، و در انعقاد نکاح به غیر الفاظ یاد شده دلیلی نیست».

همچنین ابن ادریس حلّی (د. ۵۶۸ق) بر آنست که: «نکاح دائم منعقد نشود مگر به دو لفظ «زوّجت» و «انکحت» و به غیر آن دو منعقد نشود و این به مقتضای اصول مذهب است».

محقق حلّی (د. ۶۷۶ق) معتقد است: «نکاح به ایجاب و قبولی نیاز دارد که دلالت بر عقد کند و احتمال را برطرف سازد و الفاظ ایجاب و قبول دو تاست: «زوّجتک» و «انکحتک» و «قبلت التزویج» و «قبلت النکاح» ... و نکاح به الفاظ دیگر واقع نمی شود و اگر هر دو یا یکی، از نطق عاجز باشند با اشاره و ایما به عقد اکتفاء کند و اضافه می کند که در متّعت تردید است و ارجح جواز آن است (شرايع، ۲/ ۲۷۳). وی همچنین در مختصر النافع بر این باور است: «در صیغه عقد نکاح، شرط است که در ایجاب و قبول یکی از الفاظ سه گانه: «زوّجتک» و «انکحتک» و «متّعتک» را بر زبان جاری کند...».

علامه حلّی (د. ۷۲۶ق) در قواعد می نویسد: ارکان عقد سه تا است: «اول صیغه عقد است که از ایجاب و قبول تشکیل می شود و الفاظ ایجاب «زوّجتک» و «انکحتک» و «متّعتک» است. و به الفاظ دیگر واقع نمی شود. اگر دو طرف یا یکی از نطق عاجز باشند باید با اشاره قصدشان را برسانند. و برای عاجز از نطق، نوشتن کفایت نمی کند مگر آنکه با آن قرینه ای ضمیمه شود و دلالت بر قصدش کند (۴/۲).

فخر المحققین حلّی (د. ۷۷۱ق) ضمن تأیید کلام پدرش می نویسد که دو صیغه اول، مورد اتفاق همه فقهاست، اما «متّعت» را بعضی جایز دانسته اند. دو صیغه اول برگرفته از قرآن زو جنانکها (احزاب/ ۳۷)، فانکحوا ما طاب لکم من النساء (نساء/ ۳) و ولاتنکحوا ما نکح اباؤکم (نساء/ ۲۲) است و در غیر این دو اختلاف است... (۱۲/۳).

همچنین شهید اول (د. ۷۸۶ق) نیز سخن محقق حلّی را تأیید می کند (۱۰۸/۵). با اینکه شهید در بیع، نامی از معاطات می برد ولی از آنجایی که آن را محقق عقد ندانسته و تنها مفید اباحه و جواز تصرف می داند که در صورت بقای عین، قابل رجوع است (۲۲۲/۵) در نکاح، نامی از معاطات نمی برد زیرا در نکاح عقد لازم است.

شهید ثانی، (د. ۹۶۵ق) در شرح لمعه نیز ضمن تأیید نظر شهید اول، آن را مورد وفاق همه فقها می داند و به آیاتی که در کلام فخر المحققین آمده است استناد می کند.

همچنین سخنان صاحب مدارک (د. ۱۰۰۹ق) در نهایه المرام (طباطبایی، ۱/ ۱۲۵) و

ملا محسن فیض کاشانی (د. ۱۰۹۱ق) در *مفاتیح الشرایع* (۲/۲۵۹) در مورد عقد دایم، البته فیض در *وافی* در خبر نوح بن شعیب بیانی دارد که از آن می توان در جریان معاطات در نکاح موقت، استفاده کرد و پاسخ آن در بررسی نظریه جریان معاطات در نکاح خواهد آمد.

محقق بحرانی (د. ۱۱۸۶ق) ضمن ادعای اجماع از شیعه و اهل سنت بر توقف نکاح بر ایجاب و قبول لفظی و اینکه این عقیده شیخ طوسی است در مبسوط و همچنین سخن ابن جنید و سید مرتضی و ابوصلاح حلبی و ابو حمزه و ابن ادریس است، بیان می دارد که در صورت عجز از نطق، اشاره ای که قصدشان را برساند کفایت می کند، چنانچه در اذکار نماز و دیگر تصرفات قولیه در صورت عجز از نطق، اشاره کفایت می کند (۲۳/۱۵۷).

صاحب ریاض (د. ۱۲۳۱ق) می گوید: «لزوم صیغه در عقد نکاح بر طبق اجماع علمای اسلام است و در ایجاب عقد نکاح لازم است یکی از سه صیغه یاد شده را بر زبان جاری کنند» (طباطبایی، ۶۸/۲).

همچنین فاضل نراقی (د. ۱۲۴۴ق)، اعتبار صیغه لفظی در نکاح را جزء اتفاق علمای اسلام و از ضروریات دین پیامبر اسلام (ص) می شمارد و می گوید: «اجماع بر لزوم ایجاب و قبول لفظی است و بدون آن اصل، عدم ترتب آثار زوجیت است. تا نکاح و ازدواج تحقق پیدا نکند اثر زوجیت بر آن مترتب نمی شود و بدون لفظ، نکاح و ازدواج تحقق پیدا نمی کند. و روایت برید عجلی از امام باقر (ع) در تفسیر آیه شریفه و اخذن منکم میثاقاً غلیظاً (نسا/۲۱) که مقصود از میثاق کلمه ای است که عقد نکاح با آن واقع می شود، مؤید آن است (۸۴/۱۶).

شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر (د. ۱۲۶۶ق) نیز نکاح را همانند سایر عقود نیازمند به ایجاب و قبول لفظی می شمارد و می گوید که الفاظ آن «زواجتک» و «انکحتک» است مشتق از الفاظیند که در قرآن آمده است... البته در «متتک» اختلاف است. وی در ادامه می فرماید: اگر زوجین یا یکی از آنها عاجز از سخن گفتن باشند، باید با اشاره و ایما، قصدشان را برسانند و همچنین در مورد کسی که قادر بر نطق است، نوشتن نکاح کفایت نمی کند (۲۹/۱۳۲). وی در عدم جریان معاطات در بیع و راه نداشتن بسیاری از احکام بیع در معاطات به عدم جریان معاطات در نکاح و طلاق وظهار تمسک می کند

(همان، ۲۴۲/۲۲). وی همچنین در ازدواج موقت تصریح می‌کند که صیغه یعنی لفظی که شارع آن را برای عقد منقطع تعیین کرده، تنها وسیله انعقاد آن است، همانند سایر عقود لازمه و لفظ مزبور همان ایجاب و قبول است و قطعاً بدون آن منعقد نمی‌شود و بر آن هم اجماع منقول و محصل و هم نصوص دلالت می‌کند (همان، ۱۵۳/۳۰).

در این عبارات چنانکه ملاحظه می‌گردد، فقها تصریح کرده‌اند که باید اراده و قصد نکاح با تلفظ الفاظ خاصی ابراز شود و بر آن ادعای اتفاق و اجماع علمای اسلام شده و به آیات و روایاتی تمسک جسته‌اند که دلالت بر عدم صلاحیت فعل و کتابت و نوشتن و یا رضایت طرفین، همراه با سخنانی غیر از الفاظ یاد شده، برای ابراز قصد ازدواج دارد. در این اظهارات اصلاً سخنی از نکاح معاطاتی نیست و گویا بطلان آن در ازدواج، در صورت امکان و قدرت بر نطق امری مسلم و مفروغ عنه بوده است و تنها در صورت عجز از نطق، گفته‌اند که باید با اشاره و ایما قصد نکاح را ابراز کنند و ایما و اشاره، همانند عقد لفظی خواهد بود، همانگونه که در اذکار نماز و تلبیه به اشاره اکتفا می‌شود و در صورت تمکن و قدرت بر نطق، کتابت را کافی ندانسته‌اند.

اینک به نقل کلمات فقیهانی می‌پردازیم که ضمن شرط عقد لفظی در نکاح، به بطلان نکاح معاطاتی نیز پرداخته‌اند در این زمینه به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

شیخ مرتضی انصاری (د. ۱۲۸۱ق) می‌گوید: «اجماع علمای اسلام - همانگونه که بسیاری تصریح کرده‌اند - بر اعتبار صیغه لفظی در عقد نکاح است و فروج با اباحه و با معاطات حلال نمی‌شود. بدین وسیله نکاح از سفاح باز شناخته شود، زیرا در سفاح نیز غالباً رضایت است (ص ۷۷). یعنی وطی که نقطه مشترک نکاح و سفاح است، چنانچه مسبوق به صیغه قبلی باشد وطی نکاحی است و اگر با خود مباشرت انشاء زوجیت کند وطی سفاحی است».

سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (د. ۱۳۳۷ق) نیز بر شرط صیغه و ایجاب و قبول لفظی در عقد نکاح پای می‌فشارد و رضایت قلبی و همچنین ایجاب و قبول فعلی و کتابت و نوشتن را کافی نمی‌شمارد. وی در مورد شخص لال بر آنست که: «اشاره و ایما با قصد انشای نکاح کفایت می‌کند» (العروة الوثقی).

محقق نائینی (د. ۱۳۵۵ق) می‌گوید: عناوین معاملات به اعتبار جریان و عدم جریان

معاطات در آنها بر سه قسمند: یک قسم معاطات در آنها راه ندارد، زیرا شارع مقدس مایز و فارق بین صحیح و باطل آن را لفظ قرار داده است که اگر آن معامله مشتمل بر لفظ باشد صحیح و گرنه باطل است و آن مثل عقد نکاح است، زیرا مایز بین نکاح و سفاح لفظ است و در این قسم معاطات به هیچ عنوان راه ندارد (آملی، ۲۲).

سید محسن طباطبایی حکیم (۱۳۹۰ق) نیز پس از نقل اجماع شیخ انصاری در مسأله، اضافه می‌کند که به سبب این اجماع، نکاح از سایر عقود تمایز پیدا می‌کند زیرا اجماع بر اعتبار صیغه خاصی در نکاح است ولی سایر عقود را با فعل نیز می‌توان ایجاد کرد. سپس در رد سخن شیخ که فارق بین نکاح و سفاح را به اعتبار صیغه خاص در نکاح گرفته بود، می‌گوید: «این سخن تمام نیست زیرا حقیقت سفاح، آمیزش بدون عنوان زوجیت است اما حقیقت نکاح، آمیزش با عنوان زوجیت است گرچه با لفظ انشا نشود، چنانکه نکاح بعضی از پیروان ادیان باطله چنین است زیرا آن نکاح است گرچه لفظی در کار نباشد» (۳۶۷/۱۴). در نتیجه قوام نکاح به لفظ نیست، بلکه به انشا زوجیت است، هر چند این انشا با فعلی چون کتابت صورت گرفته باشد.

خوئی (۱۴۱۳ق) در باب جریان معاطات در همه عقود و ایقاعات می‌گوید: «میرزای نائینی معاطات را در نکاح، وصیت و ... جاری نمی‌دانست و دلیل آن را این می‌گرفت که تحقق نکاح با فعل، ملازم با ضدش - یعنی سفاح - است، بلکه واقعاً مصداق سفاح است و پرواضح است که ممکن نیست که چیزی از امور انشائی را بتوان به وسیله ضدش انشا کرد» (مثلاً اقوال به توحید و یگانگی خداوند را با کلمات شرک اظهار کرد). خوبی در رد نظریه میرزای نائینی می‌گوید: زمانی نکاح با فعل و معاطات، محقق ضد نکاح - سفاح - است که شارع در عقد نکاح، میرزای خاصی - یعنی لفظ - را اعتبار کرده باشد و بحث ما در این مقام با قطع نظر از میرزای خاص - یعنی لفظ - برای ابراز عقد نکاح است. بنابراین زوجیت فی نفسها با قطع نظر از این نکته، می‌تواند با فعل انشا شود. پس فعل نیز می‌تواند به حمل شایع، مصداق نکاح باشد. بر فرض تمامیت سخن نائینی که ایجاد نکاح با فعل، مصداق سفاح است، این در مورد افعال خاصی است (مثلاً با آمیزش ایجاد زوجیت کنند) و شامل هر فعلی مثل اشاره نمی‌شود. در نتیجه از نظر شارع، نکاح با فعل واقع نمی‌شود، گرچه از نظر عرف و عقلاً فعل نیز می‌تواند مصداق نکاح باشد (مصباح

وی همچنین در مستند العروة می‌گوید: در نکاح اعتبار ایجاب و قبول لفظی اختلافی در میان نیست، بلکه اجماع علمای مسلمین بر آن است. سپس به نقل کلام شیخ انصاری می‌پردازد که ایجاب و قبول لفظی فارق بین نکاح و سفاح می‌باشد زیرا سفاح نیز غالباً با رضایت طرفین است و اگر تنها رضایت طرفین در نکاح کافی باشد و لفظ معتبر نباشد، فرقی بین نکاح و سفاح باقی نمی‌ماند. خوبی در نقد کلام انصاری می‌گوید: این سخن از شیخ عجیب است زیرا فارق بین نکاح و سفاح در لفظ نهفته نیست و لفظ در این امر نقشی ندارد زیرا گاهی با عقد لفظی ممکن است سفاح مصداق پیدا کند (مثل نکاح با زنی که در عده دیگری است) و گاهی نیز بدون عقد لفظی نکاح مصداق پیدا می‌کند (مثل نکاح لال) همانا فرق بین نکاح و سفاح در این است که نکاح امر اعتباری است، زیرا مرد برای زن زوجه بودن، و زن نیز برای مرد زوج بودن را اعتبار می‌کند در حالی که سفاح تنها آمیزش جنسی زن و مرد بدون این اعتبار است (۱۵۹/۲).

آری، برای اشتراط عقد لفظی در نکاح می‌توان به یکسری نصوص که دلالت بر اعتبار لفظ در ازدواج موقت دارند استدلال کرد، بلکه از بعضی آنها مسلم بودن اعتبار لفظ در نزد راوی استفاده می‌شود و راوی از چگونگی و خصوصیات لفظ سؤال می‌کند، وقتی که اعتبار لفظ در ازدواج موقت امری معلوم و مسلم باشد، پس در نکاح دائم به طریق اولی معتبر و لازم است.

افزون بر این در بعضی از این روایات آمده که اگر به زن بگویی: «اتزوجک متعاً...» و زن بگوید: «نعم» = آری. «فقد رضیت و هی امرأتک و أنت اولی الناس بها». که دلالت می‌کند رضایت قلبی به تنهایی کافی نیست و زن باید رضایتش را با لفظ اعلام کند، به گونه‌ای که اگر نگوید آری، زوجیت محقق نمی‌شود... و همچنین در صحیحۀ برید عجلی از امام باقر(ع) در تفسیر آیه شریفه وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا امام فرمود: الميثاقُ هِيَ الكَلِمَةُ الَّتِي عَقَدَ بِهَا النِّكَاحَ یعنی ميثاق همان کلمه‌ای است که با آن نکاح واقع شد. این صحیحۀ به روشنی دلالت می‌کند که در نکاح لفظ معتبر است و رضایت باطنی کفایت نمی‌کند، بلکه اظهار رضایت به غیر از الفاظ مخصوصه نیز کافی نیست. به هر حال، در بین فقهاء در شرطیت صیغه لفظی در انشا نکاح و کافی نبودن معاطات هیچ اختلافی

مشاهده نمی‌شود (خویی، ۱۵۹/۲).

امام خمینی نیز در تنبیه پنجم از تنبیهات معاطات می‌گوید: گاهی تصور می‌شود که نکاح از عقود است که با فعل محقق نمی‌شود زیرا تحقق نکاح با فعل، ملازم با ضد آن یعنی سفاح است. ولی این تصور موردی ندارد زیرا نزد عرف، نکاح با سفاح فرق دارد، چه اینکه نکاح، هم با قول محقق شود هم با فعل. پس اگر زن و مرد قرار بگذارند و تصمیم به ازدواج بگیرند، زن با جهیزیه و رفتن به خانه مرد این قصد را محقق کند و مرد نیز بپذیرد و او را به همین منظور در خانه‌اش جای دهد، زوجیت معاطاتی محقق می‌شود و احکام زوجیت از جواز نگاه و آمیزش و وجوب نفقه بر آن مترتب می‌شود. آری اگر بخواهند زوجیت را تنها با آمیزش تحقق بخشند، این آمیزش چون قبل از زوجیت است، حرام است! ولی مانعی ندارد که احکام زوجیت بر آن مترتب شود زیرا ممکن است که سبب حرام نسبت به آثار وضعی مؤثر باشد. البته ممکن است که گفته شود: نزد عرف و عقلا، آمیزش از اسباب ازدواج شمرده نمی‌شود زیرا هر فعل و اشاره‌ای نمی‌تواند سببیت داشته باشد، بلکه باید آن سبب از اسباب عقلایی باشد. ایشان پس از چندین اشکال و جواب می‌گوید: با اینکه طلاق ممکن است با فعل و با کمک قرائن و قرار و مدار قبلی واقع شود، ولی جریان معاطات در آن برخلاف ادله شرعیه است، همچنین واقع شدن نکاح با معاطات نیز برخلاف ارتکاز متشرعه و اتفاق فقیهان است زیرا مستفاد از ظاهر کلماتشان این است که در باب راه نداشتن معاطات در نکاح و طلاق اختلافی میانشان نیست (۲۶۷/۱).

در مستند تحریر الوسیله، پس از نقل عبارت تحریر در اینکه هر یک از ازدواج دائم و موقت نیازمند به عقد مشتمل بر ایجاب و قبول لفظیند، در توضیح آن، اجماع حدائق و شیخ انصاری را نقل می‌کند و سپس این اجماع را علت فرق بین نکاح با سایر عقود معرفی می‌کند زیرا نکاح را نمی‌توان با فعل انشاء نمود ولی سایر عقود را می‌توان. وی سخن شیخ انصاری در فارقیّت لفظ بین نکاح و سفاح را ردّ می‌کند و سپس به چهار روایت در اعتبار عقد لفظی در نکاح استناد می‌کند که سابقاً به دوتای آنها - برید عجلی و روایت هشام بن سالم در چگونگی ازدواج موقت - اشاره کردیم و تکرار نمی‌کنیم. اما دو روایت دیگر، یکی روایت محمد بن مسلم از امام باقر است، که زنی خدمت پیامبر (ص)

رسید و عرض کرد یا رسول الله زوجه‌ی... که پیامبر او را در برابر تعلیم بخشی از قرآن به ازدواج یکی از یارانش درآورد و در مقام تزویج فرمود قد زوجه‌ی علی ما تحسین من القرآن... و دیگری روایت تزویج خدیجه با رسول خدا است که خدیجه گفت: «قد زوجتک یا محمد نفسی...» وی سپس نتیجه می‌گیرد که از این روایات و نظایرش استفاده می‌شود که نکاح جز با صیغه و لفظ واقع نمی‌شود زیرا امام در مقام بیان است و اگر سبب دیگری می‌بود امام اشاره می‌کرد. از بعضی روایات دیگر استفاده می‌شود که قدر متیقن از نکاح صحیح و جایز، نکاح با صیغه لفظی است (مطهری، ۹۵).

البته این سخن که امام (ع) در مقام بیان است، نسبت به روایت محمد بن مسلم تمام نیست. زیرا وقتی که آن زن می‌گوید یا رسول الله زوجه‌ی... و حضرت می‌فرماید: قد زوجتکها. کجا مقام بیان است؟ مقام بیان جایی است که سؤال از حکم کلی کند و حضرت آن را بیان فرماید.

همچنین موسوی سبزواری در توضیح عبارت العروة الوثقی، «فلا یکنفی التراضی الباطنی ولا الایجاب والقبول الفعلیین» می‌گوید: این حکم بر طبق اجماع همه مسلمانان است و سیره نظری و عملی نسل‌های بعدی از نسل‌های قبلی بر این بوده است (۲۲۵/۲۴).

فاضل لنکرانی بر آنست که هر یک از ازدواج دائم و موقت به عقدی احتیاج دارند که مشتمل بر ایجاب و قبول لفظی باشد و آن الفاظ به دلالتی که نزد اهل محاوره و زبان معتبر است، بر ایجاد معنای مقصود دلالت کند و رضایت تنها بدون انشا لفظی کفایت نمی‌کند و همچنین معاطاتی که در بیشتر معاملات جاری است در آن راه ندارد، زیرا اجماع داریم که معاطات در نکاح جاری نیست. همچنین نوشتن و اشاره نیز کفایت نمی‌کند گرچه آن نوشته صریح و اشاره نیز فهماننده باشد که آن را در مورد لال کافی می‌دانیم (۶۰/۱).

نکته‌ای که در پایان نظریه مشهور، تذکر آن لازم است، اینکه فقها برای صیغه نکاح، شرایطی مثل: عربیت، ماضویت، قصد انشاء، موالات، تنجیز، متولی ایجاب و قبول و... را ذکر می‌کنند که بررسی آنها از حوزه این بحث خارج است، ولی به جهت اهمیت مسأله، بیان نکته‌ای را پیرامون عربیت لازم می‌دانم و آن اینکه به نظر بسیاری از فقها،

شرط عربیت صیغه در صورت قدرت و تمکن است، اما در صورت عجز از عربیت، ترجمه و معادل آن از زبانهای دیگر نیز کافی است و در جواز غیر عربیت برای عاجز از عربیت، ادعای اجماع شده است (محقق حلی، ۷۳/۲؛ شیخ طوسی، ۱۹۳/۴؛ شهید ثانی، ۱۱۱/۵؛ امام خمینی، ۲۴۶/۲). خوبی حتی در صورت تمکن از عربیت، عقد به غیر عربیت را جایز می‌داند. وی پس از نقل استدلال محقق ثانی مبنی بر اینکه در صورت تمکن از عربیت، بر غیر آن، عقد صدق نمی‌کند و یا اینکه عقد به زبان عربی، قدر متیقن از عقد صحیح است و کفایت به غیر آن نیازمند به دلیل است که نداریم و مقتضی اصل بطلان است، در پاسخ او می‌گوید: عموماً و اطلاقات نکاح مثل انکحوا الایامی و الصالحین من عبادکم و امائکم (نور/۳۲) و سخن رسول خدا «النکاح سنتی» از رجوع به اصل و اخذ به قدر متیقن ممانعت می‌کند. در نتیجه مقتضی عموماً و اطلاقات نکاح کفایت صیغه نکاح به زبان غیر عربی است، گرچه در صورت امکان از عربیت، اقتصار به آن احوط است (۱۶۳/۲). از نظر فقهای اهل سنت نیز اگر طرفین یا یکی از آنها عاجز از عربیت باشد، خواندن عقد به زبان غیر عربی جایز است (سید سابق، ۳۷/۲).

نتیجه

چنانچه ملاحظه می‌گردد، بسیاری از فقهای پیشین تصریح دارند که نکاح جز با ایجاب و قبول لفظی - در صورت تمکن به زبان عربی و در صورت عدم تمکن، ترجمه آن در زبانهای دیگر - منعقد نمی‌شود. فقط در مورد لال به خاطر عذرش از نطق، اشاره را کافی دانستند و اصلاً سخن از انعقاد نکاح با فعل و نکاح معاطاتی نیست، گویی که بطلان آن نزدشان مفروع عنه و مسلم بوده است. از این جهت متعرض دلیل اعتبار لفظ و بطلان فعل نشده‌اند. چنانکه از عبارات شیخ طوسی و محقق حلی و علامه حلی و شهید اول این نکته فهمیده می‌شود. البته ممکن است که آنها در سایر کتابهایشان متعرض ادله اعتبار لفظ شده باشند. اکنون چگونه ممکن است طبق ادعای بعضی، نکاح معاطاتی دارای پیشینه دراز در فقه باشد، ولی از زمان شیخ طوسی تا شهید اول یعنی در یکی از درخشان‌ترین دوره‌های فقه شیعه، نامی از آن نباشد؟

عده‌ای دیگر با ادّعی اجماع همه مسلمانان و ادّعی اخلاف و تسالم اصحاب و سیره نظری و عملی در این مسأله، به آیات و روایاتی نیز استشهدا نموده‌اند. چنانکه فخر المحققین، شهید ثانی، فیض، محقق بحرانی، صاحب حدائق، صاحب ریاض، صاحب مدارک، فاضل نراقی و صاحب جواهر برای جنبه ایجابی مسأله یعنی اعتبار ایجاب و قبول لفظی، در سخنان خود دلیل اقامه نموده‌اند، البته در کلمات بعضی بر جنبه سلبی مسأله یعنی بطلان معاطات در نکاح نیز اشاراتی رفته است.

سرانجام دسته آخر، این مسأله را از هر دو بعد مورد بررسی قرار داده‌اند و ضمن اقامه دلیل بر اعتبار لفظ در ایجاب و قبول، به وجوهی در بطلان معاطات در نکاح پرداختند، مثل اینکه فارق بین نکاح و سفاح لفظ است، یا اینکه گرچه ممکن است که معاطات عرفاً محقق نکاح باشد ولی شرعاً محقق نکاح نیست. یا اینکه فعل، مجمل است و در آن احتمالات گوناگون می‌رود و نکاح باید با الفاظ تامّ الدلالة و روشن و گویا در ابراز مقصود، انشا شود.

به نظر می‌رسد که دلیل عمده فقها و سیره متشرّعه در طول تاریخ، همان اجماع مسلمانان اعم از شیعه و سنی بوده است، چون از نظر فقه مذاهب اهل سنت نیز، اعتبار ایجاب و قبول لفظی در نکاح اجماعی است. چنانچه تصریح کرده‌اند: از نظر ائمه چهارگانه اهل سنت، نکاح با معاطات واقع نمی‌شود به این صورت که طرفین عقد چیزی از ایجاب و قبول را بر زبان نیاورند، بلکه بر مقدار معینی از مال رضایت دهند و آن را مرد یا وکیلش تحویل دهد و زن یا وکیلش قبض کند و خود را تسلیم مرد سازد (شافعی، ۱۰۹؛ جزیری، ۴/۱۲-۱۴). در مورد اجماع، دو نکته در خور توجه است: اول اینکه اجماع دلیل لَبّی است پس به قدر متیقّن آن اخذ می‌شود و آن همان نکاح به عقد لفظی است. دوم اینکه در میان اهل اجماع افرادی چون سید مرتضی، ابن زهره و ابن ادریس هستند که به مدارکی چون خبر واحد، ظواهر الفاظ و جبران ضعف سند به وسیله شهرت، اعتماد نداشتند، در چنین مواردی، اگر مسأله، مورد اتفاق سلف واقع شود، بدون شک این اتفاق کاشف از تلقّی حکم از معصوم است.

با وجود نصوص شرعی از کتاب و سنت، دیگر جایی برای استناد به اجماع باقی نمی‌ماند و مورد استناد اجماع، جایی است که در خصوص آن نصّ شرعی وارد نشده

باشد و به عبارت دیگر چنانچه قضیه خاصی مستند به کتاب و سنت باشد، دیگر انعقاد اجماع در آن مورد نخواهد داشت زیرا دلیل اجماع کنندگان در واقع همان آیات و روایاتی است که بعضی به آن استناد کرده‌اند، پس اجماع، دلیل مستقلی به شمار نمی‌رود. در این مرحله می‌توان گفت استدلالی که در مستند التحریر بر مسأله شده، از اطلاق مقامی بعضی از روایات تنها استفاده ایجاب و قبول لفظی می‌شود، و یا دست کم، نکاح با ایجاب و قبول لفظی قدر متیقن از نکاح جایز و صحیح است، وجه در خور تأملی است. همچنین استدلال مستند العروة بر وجود روایت صحیحة السند بر اعتبار لفظ، قوی است. همچنین روایاتی که لفظ را در ازدواج موقت شرط می‌دانند که به اولویت، دلالت بر اعتبار لفظ در ازدواج دائم می‌کنند و در نتیجه به جهت عدم دلیل بر انعقاد نکاح با معاطات، احتیاط در فروج مقتضی اقتضار بر عقد لفظی است.

ادله جواز نکاح معاطاتی

چنانچه بیان شد، نظر همه فقها و دانشمندان نامدار جهان اسلام از آغاز تا کنون بر لزوم عقد لفظی و عدم انعقاد نکاح با فعل بوده است و صاحب جواهر، بسنده کردن به تراضی طرفین در نکاح را فقط به فیض کاشانی و بعضی از ظاهریه نسبت داده است. البته سخن فیض در مورد روایت نوح بن شعیب به زودی خواهد آمد، اما در انتساب این مسأله به ظاهریه نتوانستیم شاهد آن را بیابیم. اخیراً بعضی از نواندیشان در فقه نیز قائل به صحت نکاح معاطاتی شده‌اند (خلخالی، ۱۱۰-۱۱۲؛ صادقی، ۲۶۷-۲۶۸).

ما در اینجا به بیان همه وجوهی که برای صحت و جریان معاطات در نکاح گفته شده یامی شود اشاره می‌کنیم.

۱- اطلاقات و عموماً عقود

ممکن است گفته شود اوفوا بالعقود (مأثده/۱) چنانچه شامل بیع می‌شود شامل نکاح نیز می‌شود و نکاح معاطاتی نیز عرفاً مصداق عقد است. پس وجوب وفا دارد. و همچنین اطلاقات عقد نکاح مثل و اخذن منکم میثاقاً غلیظاً (نساء/۲۱)، فانكحوا ما طاب لكم من النساء... (نساء/۳)، و انكحوا الایامی منكم والصالحین من عبادكم و امائكم (نور/۳۲)، و احل لكم ماوراء ذلكم (نساء/۲۴) و اطلاقات روایاتی در فضیلت

ازدواج، چنانچه شامل نکاح لفظی شود، نکاح معاطاتی را نیز شامل می‌شود. در مقام پاسخ می‌توان گفت: اولاً، در مورد اطلاقات مختص به نکاح، این اطلاقات در مقام اصل حلیت نکاح وارد نشده‌اند تا به اطلاق آنها در عدم شرطیت لفظ تمسک شود و این اطلاقات بعضی در مقام ترغیب و تشویق به ازدواج، یا در بیان اقسام نکاح و یا در مقام حلّ مشکل غلامان و کنیزان بی‌همسر، یا در تشریح تعدّد زوجات، یا تمییز زنان محلّلات از محرّمات وارد شده است. پس این اطلاقات در مقام اصل مشروعیت نکاح نیستند تا گفته شود که نکاح معاطاتی نیز نوعی از نکاح و مشمول اصل حلیت است. ثانیاً، عموماً چون اوفوا بالعقود در مرحله پس از وقوع عقد و صحّت آن جاری می‌شوند، زیرا آیه در مقام بیان حکم تکلیفی و جوب وفا نسبت به عقود است که شرایط صحّت عقد را دارا هستند، یعنی به بیع صحیح یا نکاح صحیح وفا کنید و آن را به هم نزدیک، نه در بیان حکم وضعی یعنی حکم به صحّت بیع یا نکاحی که شک در صحّت آن داریم و از آنجایی که عرفاً بر داد و ستد فعلی (معاطات)، بیع صدق می‌کند، اگر شک کردیم که شارع چیزی بیشتر از نظر عرف در آن معتبر دانسته، تا زمانی که دلیلی بر اعتبار امر زاید در دست نباشد، به اطلاق احلّ الله البیع تمسک نموده و حکم به بیع و صحّت آن می‌شود. سپس برای لزوم آن به اوفوا بالعقود تمسک می‌کنیم. اما در نکاح معاطاتی - بر فرض اگر عرف، آن را نکاح بداند - شرعاً دلیل عامی بر نکاح بودن آن نداریم تا برای لزوم آن به اوفوا بالعقود تمسک شود. در نتیجه، اطلاق عقد بر نکاح معاطاتی مورد شک است و تمسک به «اوفوا» در مورد آن تمسک به دلیل در شبهه موضوعیه دلیل است و هیچ یک از اصولیان آن را جایز نمی‌داند.^۱

۱. واقع امر این است که بیع با نکاح فرقهایی دارد که قیاس یکی به دیگری قیاس مع الفارق است به عنوان مثال: در بیع انواعی از خیارات چون خیار مجلس، خیار حیوان، شرط غبن، عیب و... وجود دارد که در نکاح تنها خیار عیب و تدلیس راه دارد. همچنین شرایط عوضین در بیع و مهر در نکاح، اصولاً مهر در نکاح به منزله عوض در معاملات دیگر نیست، به همین جهت می‌تواند اصولاً ذکر نشود و پس از عقد، زوجین بر امری توافق نمایند و یا پس از نزدیکی مهر المثل به عهده زوج قرار گیرد. و همچنین هرگاه زوجین بر اشیایی که نمی‌تواند مهر قرار گیرد به عنوان مهر توافق نمایند مانند آنکه مهر زنی شراب یا خوک قرارگیرد

ثالثاً، این اطلاقات به مخصّصاتی تخصیص خورده است و آن مخصّصات عبارتند از: یک، روایاتی که تلفظ به کلام در ازدواج موقت را شرط می‌دانند و فرقی ازین ناحیه بین موقت و دائم نیست، بلکه شرط عقد لفظی در ازدواج دائم لازم‌تر و ضروری‌تر است چنانکه در استدلال خوبی گذشت، مثل حدیث ثعلبه که از امام می‌پرسد، وقتی با او خلوت کردم چه بگویم؟ فرمود بگو: «اتزوجک متعه». البته این روایت حسنه است (مجلسی، ۵۵/۱۲) و روایت ابان بن تغلب از امام صادق (ع): از امام پرسید وقتی که با او خلوت کردم چه بگویم؟ فرمود بگو: «اتزوجک متعه». و همچنین روایت هشام بن سالم در این باب. البته می‌توان گفت این روایات دلالتی بر اعتبار لفظ ندارد، بلکه سؤال از لفظی است که در متعه باید گفت و این، از فعل نفی سببیت نمی‌کند.

دو، روایات اشتراط لفظ و لفظ مخصوص در طلاق، بر این مبنا که فرقی بین نکاح و طلاق در شرطیت لفظ نمی‌باشد، چنانکه امام خمینی به آن استناد کرده بودند.

۳- روایاتی که شرایط متعه مانند مقدار مهر و اجل را در ذکر صیغه لازم می‌دانند. بر این اساس عدم ذکر مهر موجب بطلان عقد می‌گردد و عدم ذکر اجل، عقد موقت را به دائم تبدیل می‌کند (امام خمینی، ۲/۲۸۹) و این امر، به طور ضمنی دلالت می‌کند که عقد باید لفظی باشد و فرقی نیز بین دائم و موقت نیست، بلکه در دائم لازم‌تر است.

همچنین روایاتی که می‌گویند: اگر انسان در ازدواج موقت عقد را فراموش کند، حدّ نمی‌خورد، بلکه باید استغفار کند و بعد از خواندن عقد متمتع شود (حر عاملی، ۴۹۲/۱۴). بدون شک دلالت این روایات - که در مورد زن و مردی است که تصمیم بر ازدواج گرفته بودند ولی عقد را فراموش کرده و بدون عقد آمیزش نمودند - بر عدم کفایت آمیزش در تحقق ازدواج کافی است.

۴- گرچه در تقسیم بندی احکام و دستورالعمل‌های فقهی، نکاح در بخش معاملات جای گرفته است، ولی در آیات و روایات متعدّد از آن تعبیراتی شده که آن را در جایگاه رفیع و برتری از معاملات مالی قرار داده است مثل: «النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی

←

مهر - من است. ولی نکاح - من نیست و مانند مردی که صدقه در عقد مهر ذکر نشده باشد، عمل جرمی است. در صورتی که زن مورد بیع موجب بطلان معامله است.

فلیس منی» یا «ما بنی فی الاسلام احب الی الله عزوجل من التزویج» یا «من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الاخر» یا «ما استفاد المؤمن بعد تقوی الله عزوجل خیراً من زوجة سالحة» (نوری، ۱۴/۱۵۲؛ حر عاملی، ۲/۱۶). از این جهت فقیهان به استحباب نفسی آن فتوی دادند (طباطبایی یزدی، ۲/۷۹۷).

احتیاط در دینداری و پای بندی به احکام شریعت ایجاب می کند که در مورد انعقاد نکاح و انتخاب همسر و سایر شرایط آن دقت بیشتری صورت گیرد در وسائل الشیعه در کتاب النکاح بابی به عنوان «باب وجوب الاحتیاط فی النکاح فتوی و عملاً زیاده علی غیره» تدوین شده است. از جمله احادیث آن سخنی است از امام صادق (ع) که در پاسخ راوی می فرماید «هو الفرج و امر الفرج شدید، و منه یکون الولد، و نحن نحطاط فلا یتزوجها» و در حدیث دوم از رسول خدا نقل می کند، که فرمود «لا تجامعوا النساء فی الشبهة...» در سومی امام صادق می فرماید «ان النکاح احرى و احرى ان یحطاط فیه و هو فرج، و منه یکون الولد» و همچنین می فرماید: «فلیحط و لیسأل عنه» و یا می فرماید «ان ذا الامر شدید» (حر عاملی، ۲۰/۲۵۸). در این روایات گرچه سؤال از زنی است که در او شبهه رضاع وجود دارد، یا ازدواج با مطلقه غیر سنه است، ولی پاسخ امام عام است و پاسخ امام در مهم شمردن امر زناشویی احتیاط شارع را در فروج نشان می دهد. این احادیث از حیث سند نیز موثق اند و رجال احادیث مذکور با تعبیری چون ثقة، وجه، عین و فاضل توصیف شدند (خویی، ۵/۲۴۳، ۹/۲۹، ۱۴/۲۳۸، ۱۵/۲۶، ۱۸/۱۳۴، ۱۹/۱۵۱، ۲۲۸) در نتیجه دلالت این احادیث بر احتیاط در فروج تمام است. مدرک فقیهان برای احتیاط در فروج همین روایات است. این احتیاط باید در همه امور مربوط به نکاح باشد، از جمله در عقد نکاح، که با چه چیزی منعقد می شود؟ با لفظ یا فعل؟ آن لفظ باید دارای چه خصوصیتی باشد؟ از این جهت فقیهی چون سید احمد خوانساری در باب عدم انعقاد نکاح به الفاظ غیر متداول، به احتیاط شارع در فروج استناد می کند (خوانساری، ۴/۱۲۳). بنابراین با توجه به اهمیت مسأله، اگر بر فرض دلایل بطلان نکاح معاطاتی را تمام ندانیم، دلیلی بر صحت آن نیز در دست نداریم و احتیاط شارع در فروج،

۱. طلاق سنی زن غیر باردار و غیر یائسه که پس از آمیزش جنسی در حال حیض طلاق داده شود. که چنین طلاق از نظر شیعه باطل است. ولی به نظر اهل سنت صحیح است.

مقتضی پرهیز از ازدواج معاطاتی است.

۲- روایات خاصه

نوح بن شعیب از امام صادق (ع) روایت می‌کند که زنی پیش عمر آمد و گفت من مرتکب فحشا شدم مرا پاک گردان. عمر دستور رَجُم داد. چون به امام علی (ع) خبر رسید، امام از زن پرسید چگونه مرتکب این عمل شدی؟ گفت از بیابان می‌گذشتم سخت تشنه شدم و از یک بیابانی آب خواستم، از دادن آب خودداری کرد مگر اینکه خود را تسلیم او کنم و چون تشنگی مرا بی‌تاب کرده بود بر جانم ترسیدم و خود را تسلیم او کردم. امام فرمود: «تَزْوِیجٌ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ» (حر عاملی، ۱۴/۲۶۸-۲۶۹، ۱۸/۴۱۲).

عده‌ای از این روایت جایز بودن معاطات در نکاح موقت را استنباط کرده‌اند. فیض کاشانی می‌گوید: «این ازدواج است، زیرا که رضایت دو طرف حاصل است و الفاظی در زمینه نکاح و انکاح بینشان ردّ و بدل شد (نه صیغه خاص) و مهر نیز تعیین شد (دادن آب) و اجل نیز از اطلاق روایت فهمیده می‌شود» (۱۵/۵۲۸، ۲۱/۲۴۱). (که یک بار تمکین باشد).

دلالت روایت در مدّعا ناتمام است؛ زیرا اولاً، روایت از نظر سند ضعیف است. راویان آن علی بن حسان و عبدالرحمان بن کثیر را، ضعیف شمرده‌اند و آنان به جعل و وضع حدیث متهم‌اند (خویی، ۹/۳۴۳، ۱۱/۳۴۳).

ثانیاً، این روایت معارض با روایت دیگری است که از نظر مضمون تقریباً مثل روایت یاد شده است مگر اینکه در پایان آن دارد که امام به جای «تَزْوِیجٌ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ» فرمود: هَذِهِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ «فَمَنْ اضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ» هَذِهِ غَيْرُ بَاغِيَّةٍ وَلَا عَادِيَةٍ إِلَيْهِ فَخَلَّ سَبِيلَهَا، قَالَ عُمَرُ: لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ. طبق این روایت، فحشا واقع شده است، مگر آنکه آن زن به خاطر اضطرار معذور بوده است، به جهت حکومت ادله احکام ثانویه بر احکام اولیه زیرا اضطرار از احکام ثانویه است، پس احتمال دارد که این دو روایت یکی باشد.

ثالثاً، خود روایت هیچ‌گونه ظهوری در مدّعی یاد شده ندارد زیرا برداشت زن از این قضیه فحشا بوده است و از این جهت برای تطهیر پیش خلیفه آمد. ظاهر روایت این است که آنها اراده ایجاد زوجیت نکرده بودند نه دائمی و نه موقتی، و راستی اگر آن مرد هم

می آمد و اقرار می کرد، آیا امام (ع) به او هم می گفت تزویج و زَبِ الكعبة؟ پس روایت در مورد اضطرار است و شامل موارد اختیار نمی شود، و دست کم در مورد زن مضطر «قضیة فی واقعة» یک نوع ازدواج است و همانند قضیة شخصیة حکمش قابل سرایت به موارد دیگر نیست، همانند لال که در مورد او اشاره کافی است. راستی چرا در تاریخ صدر اسلام سراغ نداریم افرادی جهت تطهیر از فحشا، خدمت پیامبر (ص) و امام علی (ع) رسیده باشند و آنها بگویند که مرتکب فحشا نشدید و این ازدواج معاطاتی است؟ و چرا مردم را به اشتباهشان واقف نکردند؟ و حد را در مورد آنها اجرا کردند؟ با آنکه می دانیم سعیشان بر این بود که تا حد ممکن افراد اقرار نکنند و از آنها سؤالاتی می کردند که حد از آنان دفع شود (حر عاملی، ۱۰۴/۲۸). آیا لازم نبود که با وجود راه حل شرعی نکاح معاطاتی، از آنها پرسند که آیا نکاح معاطاتی انجام ندادید؟ حدودی که با شبهات اجرا نمی شود: «ادروا الحدود بالشبهات» (همان، ۴۶/۲۸) چرا با وجود نکاح معاطاتی اجرا شود؟

آیا این روایت با ضعف سند و دلالت می تواند مستند فقیه در مسأله قرار بگیرد و آیات و روایات و سیره متشرعه را که دلالت بر انحصار عقد نکاح در صیغه لفظی دارند، تخصیص بزند یا با آنها معارضه کند؟

روایت دیگر درباره ازدواج زن مست است که ممکن است از آن، جایز بودن نکاح معاطاتی استنباط شود و آن روایت محمد بن محمد بن اسماعیل بن بزیر از امام رضا (ع) است که از امام می پرسد: «زنی در حال مستی خود را به ازدواج مردی در آورده است و پس از هشیاری این کارش را زشت می شمارد و سپس تصور می کند که بر او لازم است با همان ازدواج، کنار آن مرد بماند. آیا این زن بر آن مرد حلال است یا این ازدواج بخاطر اینکه در حال مستی واقع شده باطل است؟ امام فرمود: وقتی که پس از هشیاری در کنار آن مرد ماند این رضایت زن به عقد است. سؤال کردم آیا این ازدواج درست است؟ فرمود: آری (شیخ صدوق، ۴۰۹/۳).

فقیهانی چون شیخ طوسی در نهایت و بعضی از متأخرین چون صاحب مدارک و محدث بحرانی به این روایت گرایش پیدا کردند. البته این روایت برخلاف مقتضای قواعد و نظر مشهور است که عقد با زوال عقل و عدم شعور باطل است زیرا قصدی که

مناطق صحت عقد است، در آن تحقق نیافته است. پس بعد از هشیاری مفید اثری نیست زیرا اجازه، امر باطل را نافذ نمی‌کند و اجازه، به عقد صحیح متزلزل تعلق می‌گیرد. مگر اینکه گفته شود که مستی به اندازه‌ای نرسیده بود که کلام را در حد هذیان و جنون متزلزل دهد. چنانچه «فروجت نفسها فی سُکرها» به آن اشاره دارد، ولی به خاطر مستی، از تمیز مصلحت و مفسده عاجز بود. پس مست نیز قاصد است مگر آنکه قصدش مؤثر نیست و با اجازه و رضای بعدی مؤثر می‌شود و مضمون او فوا بالعقود می‌گردد. این از سفیه بلکه مکره که قاصد است، ولی راضی نیست، به صحت نزدیک‌تر است و به محض اینکه اکراه برطرف شد و رضایت داد، همین برای صحت کافی است. آری اگر مستی به حدی برسد که صدور لفظ از او همانند هذیان گفتن باشد، در این صورت عقد باطل است (نجفی، ۱۴۴/۲۹-۱۴۵).

در هر صورت این روایت به خاطر خلاف قاعده، یا ساقط است یا ناظر به مورد خاصی از مستی است که با اجازه، تنفیذ می‌شود و این با معاطات که اصلاً عقدی خوانده نمی‌شود، تفاوت دارد. مگر اینکه گفته شود که رضایت بعدی اگر به اختیار خود شخص باشد درست است، ولی اگر رضایت بعدی به تصور ازام به ادامه زندگی با عقد در حال مستی باشد، طبق قاعده صحت عقد، اشکال دارد و شاید پاسخ امام این مورد را شامل نمی‌شود یا اجمال داشته باشد و در هر صورت قابل استناد نیست (خوانساری، ۱۲۴/۴). سید محمد کاظم طباطبایی یزدی در مورد عقد مست در حال مستی می‌گوید: اگر مست بعد از هوشیاری رضایت دهد، نظر مشهور بطلان عقد است و بعضی قائل به صحت شده‌اند و به روایت محمد بن اسماعیل بن بزیع استناد کرده‌اند. ولی مشهور به این روایت عمل نکرده‌ند و آن را بر موارد خاصی حمل کرده‌اند، پس احتیاط (در ترتیب تر ندادن به این عقد) ترک نشود (ص ۶۴۹).

بعضی گفته‌اند که معیار نظر، عرف است و هرچه را عرف، سبب برای نقل و انتقال بدانند از همان تبعیت می‌شود مگر اینکه دلیل معتبری از طرف شرع برخلاف آن داشته باشیم (خلخالی، ۱/۱۱۰). می‌توان در توضیح این وجه گفت که عرف، ازدواج بدون لفظ اثبات شده در دفاتر رسمی را ازدواج می‌داند و از آن به ازدواج عرفی و مدنی یاد می‌شود. از این جهت مضمون اصطلاحات عقد شده و لزوم وفا پیدا می‌کند.

در پاسخ آن می‌توان گفت که ازدواج و طلاق از موضوعاتی نیستند که اسلام آنها را تأسیس کرده باشد، بلکه از امور عرفیند و اسلام با اعتبار یکسری شرایط و قیودی آنها را امضا کرده است. اسلام از بین انواع روابط جنسی که در بین عرب جاهلی و اقوام دیگر وجود داشت، تنها نوعی از آن را که از طریق خواستگاری و قرار دادن مهر و در مواردی نفقه و ارث و هم کفو بودن^۱ را امضا کرده و انواع دیگر آن را باطل اعلام کرده است (جواد علی، ۱۴۱، ۵۳۴، ۵۳۷). چنانکه در طلاق نیز با ابطال راههای گوناگون فراق و جدایی که در بین عرب جاهلی و اقوام دیگر وجود داشت تنها نوعی از آنها را امضاء کرده است (نک: همان، ۵۴۸/۵-۵۵۱)، در حالی که در ازدواج عرفی و مدنی، هم کفو بودن و ارث و سایر امور شرط نمی‌باشد و یکی از اموری که اسلام در انشای ازدواج اعتبار کرده، عقد است. اجماع علمای اسلام و تسالم اصحاب اعتبار، عقد لفظی است و در مسأله، ادعای عدم خلاف شده و همچنین آیات و روایاتی بر این دلالت دارند، آیا اینها دلیل معتبری بر ردّ نظر عرف در عدم اعتبار لفظ نیست؟ کلمه معاطات اصطلاح تازه ایست که بعدها وارد فقه شده، بنابراین در زبان روایات و فقیهان پیشین، هر جا که سخن از عقد رفته، به عقد لفظی انصراف داشته است.

بطلان نکاح معاطاتی منافاتی با «لِکُلِّ قَوْمٍ نِکَاحٌ» (حر عاملی، ۸۰/۱۵، ۲۹۹/۱۷، ۲۰۰/۲۱) که در آن مهر و لفظ و هم کفو بودن اعتبار نمی‌شود، ندارد زیرا معنای این روایت آن است که اگر ازدواج ملتهای دیگر بر طبق آیین خودشان انجام گیرد و برخلاف آیین و مقرراتشان نباشد، حکم ازدواج صحیح بر آن بار می‌شود و فرزندانشان حلال‌زاده‌اند. این به معنای عدم اعتبار شرایط اسلامی برای مسلمانان و صحت این نوع ازدواج از نظر اسلام نیست.

بر فرض عدم تمامیت دلیلهای یاد شده در بطلان نکاح معاطاتی، دست کم در صدق عنوان نکاح بر عقد بدون لفظ و بر فعل - حتی اگر آن فعل پیش اقوامی برای ازدواج وضع شده باشد - شک داریم و تمسک به اطلاقات لفظی تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه دلیل است زیرا اجماعات گرچه مدرکی است و فی حد نفسه صلاحیت برای استدلال

۱. یعنی عدم اختلاف زوجین در اسلام و کفر و اموری که در حکم کفر است مثل نصب و عداوت به خاندان رسالت و یا غلو در حق آنان.

ندارد، اما موجب می‌شود که ما در اینکه آیا فعل در نکاح معاطاتی صلاحیت برای مبرزیت اعتبار زوجیت دارد یا خیر شک کنیم. توضیح اینکه حقیقت انشا اعتبار مبرز است یعنی مثلاً نکاح اعتبار شود و به لفظ یا فعل ابراز گردد. در بیع و سایر عقود، ابراز اعتبار به فعل محذوری ندارد ولی در نکاح به خاطر این اجماعات شک داریم که آیا به وسیله فعل - چه آن فعل نفس تمکین زن باشد و یا مقدمات آن - زوجیت اعتباریه، تحقق پیدا می‌کند یا خیر؟ با این حال تمسک به اطلاقات و عمومات، تمسک به دلیل در شبهه موضوعیه، خود دلیل خواهد بود.

افزون بر آن ممکن است با آیه کریمه *وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ الْأَعْلَىٰ* از واجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین (مؤمنون / ۵-۶) استدلال کرد که زوجیت و نکاح به فعل محقق نمی‌شود زیرا از آیه استفاده می‌شود که برای جواز تمتع از زن باید در مرحله قبل از تمتع، میان زن و مرد عنوان زوجیت محقق باشد.

اگر نوبت به اصل عملی برسد، استصحاب عدم زوجیت جاری است زیرا قبل از اینکه اعتبار نکاح و ابراز آن به وسیله این فعل محقق شود. زوجیتی در کار نبود و پس از آن شک می‌شود و اصل عدم زوجیت است.

افزون بر این اگر معاطات در نکاح جاری باشد، چه دائم و چه موقت، لازمه‌اش این است که هر زن و مرد غیر محصنه که با رضایت اقدام به آمیزش جنسی می‌کنند، حتماً حرفهایی بینشان در این زمینه رد و بدل می‌شود و بذل و بخشش یا اجرتی به زن داده می‌شود، پس باید عملشان را حمل بر نکاح معاطاتی کرد و موارد فحشا، منحصر به فحشا محصنه و عنف شود. آیه *الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة* (نور / ۲) باید بر موارد نادری از زناهای غیر محصنه مثل زناهای دیوانه و یا غیر بالغه حمل شود. از پیامدهای فاسد و سوء استفاده‌های دیگر این نظریه آن است که برای بیمار دلان فتح باب جدیدی به فحشا و مفاسد اخلاقی خواهد بود و آنها می‌توانند توجیه شرعی بر تبهکاری‌هایشان داشته باشند. و در همه خلاف‌هایشان مدعی ازدواج موقت معاطاتی باشند.

نتیجه

از بررسی مباحث گذشته معلوم گردید که فقها و دانشمندان مسلمان در نکاح معاطات را جایگزین از عقد لفظی نمی دانند. ازدواج و علقه زوجیت بین زن و مرد جز با عقد لفظی محقق نمی شود، و نظریه نکاح معاطاتی نه مستند بر ادله اجتهادی و فقهی است، و نه موافق با احتیاط شرعی؛ بلکه نظریه ای است که در ترازوی قواعد و موازین استنباط احکام فاقد وجاهت علمی است، و از حیث عملی، مستلزم تبعات منفی و سوءاستفاده بیماردلان و طرفداران مفاسد اخلاقی خواهد بود.

کتابشناسی

- آملی، محمد تقی، المکاسب و البیع، تقریرات درس میرزا نائینی، قم، ۱۴۱۳ق.
- ابن منظور افریقی، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، ۱۴۰۸ق.
- امام خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، اسماعیلیان.
- همو، کتاب البیع، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۹.
- انصاری، المکاسب، آیه الله شیخ مرتضی، ایران، ۱۳۷۵ق.
- همو، کتاب النکاح، ناشر کنگره دوستمین سالگرد تولد شیخ، ۱۴۱۵ق.
- بحرانی، شیخ یوسف، الحدائق الناظرة، قم، ۱۴۰۸ق.
- توحیدی، محمد علی، مصباح الفقاهه، تقریرات درس آیه الله خوئی، نجف، ۱۳۷۸ق.
- جزیری، عبدالرحمان، الفقه علی المذاهب الاربعه، قاهره، ۱۳۹۲ق.
- جمعی از نویسندگان، المعجم الوسیط، مصر، بیروت، ۱۳۹۲ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت، ۱۳۹۹ق.
- حائری، سید کاظم، فقه العقود، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۱ق.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، اسلامیه، ۱۳۸۸ق.
- همو، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۲ق.
- حرّانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، اسلامیه، ۱۴۰۰ق.
- حلی، حسن بن یوسف، قواعد الاحکام، قم، انتشارات رضی.
- حلی، فخر المحققین محمد بن حسن، ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، ۱۳۸۷ق.
- حلی، ابن ادریس، کتاب السرائر، قم، ۱۴۱۰ق.

خلخالی، شیخ صادق، کتاب نکاح، قم، ۱۳۱۱.

خوئی، آیه الله سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم، ۱۴۱۰ق.

خوئی، سید محمد تقی، مستند أعروة أوثقی - کتاب نکاح، تقریرت درس آیه الله خوئی،

نجف، ۱۴۰۴ق.

خونساری، آیه الله سید محمد، جامع أمدارک، سماعیان، ۱۳۶۴.

خونساری، شیخ موسی نجفی، ثمنیة أصاب فی شرح أکساب، قم، ۱۴۱۱ق.

جود علی، المنقصر فی تاریخ أعراب قبل ألاملا، بغداد، ۱۹۱۰م.

سید سابق، فقه أئسته، بیروت، ۱۳۱۹ق.

شافعی، ابوالعباس حماد بن عمرو، حکم أزوج عسی أمداب الأربعة، ۱۴۰۶ق.

شیرازی زنجلی، سید موسی، تقریرت درس أخرج فقه، مؤسسه پژوهشی نوروز، ۱۳۱۰.

شرتوتی، سعید خوزی، قرب أمدورد فی فصیح أعریبة وأشورد.

شهید اول، مکی، محمد بن جمال لدین، أمدعة أدمشقیة، شرح شهید ثانی، نجف، ۱۳۹۶ق.

شهید ثانی، أروضة أنبیة فی شرح أمدعة أدمشقیة، تحقیق سید محمد کلاتر.

صادقی تبریزی، محمد، تبصرة أفتقهاء عسی تبصرة أمتعدین، نشرت فرهنک سلامی،

۱۴۱۲ق.

صمدی، رساله توضیح أمدسات نوبین، قم، ۱۳۱۱ق.

صدوق، محمد بن عسی بن بویه، من لا یحضره أئقیة، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۲ق.

طیبی حکیم، سید محسن، مستمسک أعروة أوثقی، نجف شریف، ۱۳۱۹ق.

طیبی، سید عسی، ریاض أمدسات فی بیان لأحكام أمدالان، مؤسسه آل نبیت، ۱۴۰۲ق.

طیبی، سید محمد بن عسی، نهیة أدره، قم، ۱۴۱۳ق.

طیبی بزادی، سید محمد کظم، أعروة أوثقی، سلامیة، ۱۳۱۱ق.

طیبی، سید محمد حسین، أمدیان فی تفسیر القرآن، بیروت، ۱۳۹۳ق.

طریحی، فرید لدین، مجمع أبحرین، به کوشش محمود عادل، دفتر فرهنک نشر سلامی،

۱۳۶۱.

طوسی، شیخ نظامه محمد بن حسن، أمدسوط، یون، ۱۳۱۱ق.

فاضل لنکرانی، آیه الله شیخ محمد، تفصیل أشریعة، قم، ۱۴۰۶ق.

- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، بیروت، دار العلم.
- فیض کاشانی، ملا محمد محسن، مفاتیح الشرایع، ایران، ۱۴۰۱ق.
- همو، الوافی، اصفهان، ۱۳۷۰.
- فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، قم، ۱۴۰۵ق.
- مجلسی، محمد باقر، ملاذ الاخیار فی فهم تہذیب الاخبار. مکتبۂ آیۃ اللہ مرعشی، ۱۴۰۷ق.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، نجف، ۱۳۸۹ق.
- همو، المختصر النافع، تہران، ۱۴۲۰ق.
- مروارید، علی اصغر، سلسلۃ الینایع الفقہیہ، ۱۴۱۰ق.
- مطہری، احمد، مستند تحریر الوسیلہ، قم، ۱۴۰۵ق.
- منصور، جہانگیر، قانون مجازات اسلامی، تہران، ۱۳۷۷.
- موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، مہذب الاحکام، نجف اشرف، ۱۳۹۸ق.
- نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام، اسلامیہ، ۱۳۹۶ق.
- نراقی، احمد بن محمد، مستند الشیعہ، آل البيت، ۱۴۱۹ق.
- نوری، حاج میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، ۱۴۱۱ق.